



۲۰۱۶/۱۱/۲۳

ملالی موسی نظام

نگاهی مختصر بر دهه قانون اساسی و اولین جمهوریت در افغانستان

افشاء جریاناتی از دید یک دگر جنرال مجرب و عالیرتبه اردو

حصه سوم - ۳ سپتمبر ۲۰۱۵

همانطور که در حصه دوم مضمون اظهار گردید، بصورت بسیار مختصر نگاه اجمالی ای بر دوره اول که همانا عصر دیموکراسی و مشروطیت باشد، از نظر و یاد داشت های یک صاحب منصب عالی کشور، «دگر جنرال محمد نذیر کبیر سراج»، شخصیت سابقه دار و مجرب اردو که با داشتن روابط نزدیک و متداوم با داود خان، اعضای فامیل شاهی و مأمورین عالیرتبه ملکی و عسکری، منحیث یک شاهد عینی ای خبره آن دوره تاریخ افغانستان، انداخته شد. نظر به حجم بیشتر خاطرات مذکور در ساحة عسکری که چشم دید بیشترین بوده است، از دو عصر مورد بحث ما، فقط قسمت هایی را از صفحات جلد اول تحت عنوان «روی داد های نیمه اخیر سده بیست در افغانستان»، تحت بر رسی اجمالی قرار میدهم. چون مباحثات اخیر مطبوعاتی بیشتر بر کار روایی و فعالیت های «سردار محمد داود» استوار بوده است و از جانب دیگر اقدام شخص مذکور برای پایان دادن به سلطنت و رسیدن به قدرتی که دایم آرزو داشت، ذریعه همکاری حزب پرچم متعلق با اتحاد شوروی صورت گرفت، نظر مختصری هم از یاد داشت های یک جنرال مجرب اردو در مورد ایام صدارت سردار مذکور و چگونگی آغاز سهم گرفتن فعال اتحاد شوروی وقت در مقدرات افغانستان، در حصه دوم مضمون انداخته شد. در قسمت سوم و اخیر، بصورت خلاصه میرویم به سراغ کتاب متذکره دگر جنرال «محمد نذیر کبیر سراج» در دوره جمهوریت. باز هم باید متذکر گردید که چون یاد داشت ها بیشتر جریانات را در ساحة عسکری احتواء مینماید و البته که این نکته تا حد زیادی درین عصر دارای اهمیت هم میباشد، کوشش میگردد که گوشه های مهمی از خاطرات این شاهد عینی مهم را حتی المقدور فراهم آوریم.

فصل چهارم

اولین جمهوریت ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸

(در سال ۱۹۶۲ محمد داود خان صدراعظم بغرض تدای درد کمرش سفری به ایتالیه نمود و در آن سفر داکتر سعدالله غوثی عضو شعبه روابط سیاسی وزارت خارجه او را همراهی میکرد. روزی در اثناء صرف قهوه در یک رستوران در روم، داود خان به غوثی گفت: " در فرانسه کتابی نشر شده است بنام *Technique de coup d'etat* اثر *Curzio malaparte* - نویسنده ایتالوی، میتوانی یک جلد ترجمه فرانسوی آنرا دستیاب نمایی؟" غوثی جواب مثبت داده به کتاب خانه مراجعه کرده، کتاب را خریداری و به اختیار داود خان گذاشت. داود خان گویا از همین تاریخ به مطالعه این کتاب پرداخت و ده سال بعد هم که به حیث یک شخص مستعفی به منزلش بسر میبرد، روز ها با این کتاب مشغول بود. او از همین کتاب آموخت که چطور پلانش را طرح نماید و چگونه آنرا تطبیق کند. قراریکه بعد ها رفقای انقلاب «!؟» داود خان بکمال افتخار اظهار می داشتند، در پلان داود خان فقرات ذیل «۱» موجود بود:

- ۱- مساعی برای فزونی ناراضیان در کشور.
- ۲- توسعه بی امنیتی و بدگمانی در سطح کشور.
- ۳- کوشش در افزودن بدبینی بمقابل اجراء دولت.
- ۴- مظاهرات و کار شکنی ها در پوهنتون و ادارات «توسط عناصر چپی».
- ۵- نفوذ در ولسی جرگه و مشرانو جرگه و فلج ساختن قانون گذاری با مخالفت با پروژه های دولت.

- ۶- تبلیغ بر ضد دولت توسط بعضی از جرائد آزاد و حتی تمویل بعضی از آنها.
- ۷- جلب ناراضیان خورد رتبه برای کودتا «فارغان شوروی، خورد ضابطان و فارغان جوان پوهنتون کابل».
- ۸- اشاعه پروپاگاندا های ضد و نقیض برای سر درگمی و گیج ساختن کارکنان دولت.
- ۹- نفوذ در اردو و تبلیغ در باره آنکه، حقوق شان تلف می شود.
- ۱۰- ایجاد اختلافات زبانی، قومی و مذهبی.
- ۱۱- کتمان نام و هویت رئیس کودتا و اعضای آن از یکدیگر شان.
- ۱۲- در مرحله اول جلب و جذب آن قطعات اردو که بدرد کودتا بخورد « قوای زره دار- هوایی».
- ۱۳- در صورت لزوم اعطای رشوت نقدی و یا سیاسی به اشخاص مورد نظر.
- ۱۴- سعی و کوشش درینکه کودتا تا حد ممکن بدون خون ریزی به ثمر برسد.

داود خان با این پلان موفقانه به پیش رفت و در نیمه شب ۱۷ جولای ۱۹۷۳ در وقتیکه پادشاه به غرض معالجه چشم به لندن، بعداً برای استراحت به ایتالیا رفته بود، با قطع تلفون های شهر و گرفتاری مارشال شاه ولی خان، جنرال عبدالولی، شهزاده احمد شاه، محمد موسی شفیق صدراعظم، خان محمد خان وزیر دفاع، قوماندان گارد شاهی و قوماندان قطعه ۴۴۴، دستگاه سلطنت را از بین برده و جمهوریت را اعلام نمود. صفحه ۷۰-۷۱

عده ای فکر میکنند که چون «داود خان» با عناصر چپگرا «مخصوصاً حزب پرچم» سر جنبانی داشته و با عناصر مربوط به این حزب یکجا کودتا کرده است، پس باید شوروی ها از این امر خیر قبلی داشته و به کودتا کمک کرده باشند. اظهارات این دسته مردم هم اساس و پایه «۲» ندارد، زیرا قراریکه قبلاً گفته ام، داود خان در پی ناراضیان افتاده بود، در جمله رفقای انقلابی «داود خان» از کمونیستان خلقی و پرچمی گرفته تا مردمان مسلمان و متدین اما سرخورده، متقاعد و جزا دیده زیاد بود. با کودتای داود خان بغیر همین قبیل اشخاص هیچ کس دیگری حاضر به همکاری با او نبود. داود خان این موضوع را خوب فهمیده بود و به حسن شرق و غلام حیدر رسولی هدایت داده بود که: "از عسکری از رتبه تورن به بالا و از خدمات ملکی، از سرکاتب بلند تر را به مقصد کودتا، جلب و جذب نمایید".

داود خان صدر اعظم با داود خان رئیس جمهور از زمین تا آسمان با هم فرق داشت، او محبوبیت زمان صدارت عظمی اش را در بین مردم از دست داده بود. حس انتقام جویی، شخصیت او را دگرگون ساخته بود). محترم «جنرال کبیر سراج» بعد از یک سلسله تشریحات و چگونگی حالات خودش بعد از کودتا صحبت و مذاکره با شهید «خان محمد خان مرستیال» و دیدار «رهبر کودتای سرطان» و آمادگی به رفتن دوباره به وظیفه در وزارت دفاع را در صفحه ۷۴ چنین ادامه میدهد:

(فردای کودتا روز ۱۸ جولای ۱۹۷۳ بعد از آنکه اعلامیه جمهوری از رادیو افغانستان پخش شد، لباس پوشیده و میخواستم عازم وظیفه گردم، هر قدر انتظار کشیدم وسیله نقلیه ای که مرا از منزل به وزارت دفاع میرسانید، پیدایش نشد. لاجرم در منزل باقی مانده انتظار روشن شدن اوضاع را می کشیدم، ساعت دوی بعد از ظهر جنرال خان محمد خان مشهور به «مرستیال» که از دوستان نزدیکم بود، بدیدم آمده پرسید که: "تا حال بدیدن داود خان نرفته ای؟! گفتم نی، واسطه سواری ندارم و نتوانستم به وزارت دفاع بالای کارم بروم و هم نمیدانم که همین حالا چکاره ام؟ او اوضاع را چنین تشریح داد: "امروز صبح وقت برای عرض تبریک به منزل داود خان رفته بودم، عده ای بسیار مردم در آنجا جمع شده بودند. داود خان بمن امر نمود که به وزارت دفاع برو و ببین که کدام بینظمی در آنجا رخ ندهد. من تا همین دم در وزارت دفاع بودم، بجای خودت بعضی اوامر لوژیستیکی به شفاخانه ها، ذخایر مواد سوخت، سیلو و مسلخ را صادر کردم و همه کار ها روبراه است. بیا که ترا با خود به منزل داود خان برسانم، برو و به او تبریک بگو، اگر فردا اینکار را بکنی، دیر شده می باشد. داود خان انسان کینه توزی است که این بی اعتنائی را فراموش نخواهد کرد".

جنرال کبیر سراج از تشریحات رفتن به خانه رهبر کودتا که بسیار ازدحام بود و بعد از انتظار برای دیار وی به اتفاق اسمعیل خان ناصری چنین مینویسد: "داود خان در اطاق کوچک پذیرایی اش بالای کوچ نشسته بود، مانده و کوفته و پریده رنگ بنظر میرسید، با ما مصافحه نموده و اجازه نشستن داد. روبرویش نشستم و برایش تبریک گفتم. در جواب گفت: "ما این کار را کردیم، چه میشود؟ نمیدانم!". به جوابش گفتم که نیت شما بخیر افغانستان است، انشالله همه کار ها بدرستی پیش خواهد رفت".

فردا ۱۹ جولای به وزارت دفاع رفتم، انتظار داشتم که خان محمد خان را در کرسی لوی درستیز و یا وزیر دفاع خواهم یافت، اما برعکس جنرال «عبدالکریم مستغنی» را به حیث لوی درستیز اردوی افغانستان مقابل شدم. از همکارانم که در کودتا سهمی داشتند، چنین دستگیرم شد که روز گذشته که رهبر، خان محمد خان را بغرض اداره امور بوزارت دفاع فرستاده بود، رفقای کودتای وی از اینکه رهبر همکاران سابقش را بوظایف

می گمارد، وارخطا شده بودند و فوراً تورن «**غوث الدین فایق**» را که یکی از انقلابیان برجسته بود، بوزارت دفاع فرستاده و خان محمد خان را بیرون کرده بودند).

بعد از تشریح دانستم اینکه رهبر کودتا در همان فردای آنروز به وزارت دفاع به معیت حسن شرق، عبداللہ و غوث الدین فایق در وزارت دفاع حاضر گردیده و از مأمورین عسکری دیدن مینماید و گویا وزارت دفاع را دفتر مؤقتی قرار میدهد و روز دیگری بساعت معین دوازده بجہ جنرالان و قوماندانان در تالار غذا خوری جمع گردیده و انتظار رهبر و رفقای وی را میکشیدند. داود خان در حالیکہ دو صاحب منصب قطعاً ۴۴۴ کوماندو با کلاشینکوف اورا مشایعت مینمودند در صدر میز قرار گرفته و حسن شرق و عبداللہ در دو پهلوی وی نشستند. بعد از هدایات در مورد امور محولہ مربوطہ کہ روی سخن بیشتر متوجہ جنرال کبیر سراج بودہ، بعد از صرف نان و خاموش ساختن رادیو، بیانیہ رهبر کودتا را چنین ابراز میدارد: (" برادران، ما و شما سی سال پیش در همین جا اردوی جوان افغانستان را تشکیل دادیم و ہم امیدوار بودیم کہ بہ زور جوانان اردو، رژیم فاسد شاهی سرنگون شدہ است «۳». ولی شما مردم هیچ کدام تان یک احساس مثبتی در برابر آن از خود نشان ندادید. همچنان من از شما جنرالان اردو گلہ مند میباشم کہ هیچ یک از شما ہا روزی صدا در نیاوردید تا بمقابل دیموکراسی قلبی اعتراض کنان بہ پادشاہ بگویید کہ بس است این مسخرگی! جمع کنید این دستگاہ را...").

بعد از گفتار داود خان ہمہ متوجہ شدند کہ برآستی حتی بعد از دخول رهبر بہ تالار غذا خوری ہم نہ کسی بہ او تیریک گفت و نہ کف زدن و گلپاشی صورت گرفت. برای تلافی مافات عدہ ای از جنرالان معذرت هایی را پیش کشیدند کہ هیچ یک آن بہ او خوش نخورد. باید خاطر نشان ساخت کہ بعضی ازین جنرالان در ده سال خانہ نشینی داود خان، یکبار ہم بدیدن او نرفته بودند و وقتیکہ داود خان بہ یک دورہ افغانستان بر آمدہ و بولایات گشت و گزار می نمود، قوماندانان مؤظف در ولایات از او استقبال نکردند. همین بود کہ ہر یک معذرت خود را بہ نحوی ابراز داشتند، اما بیہودہ بود و عکس العمل داود خان بعد از جشن استقلال همین سال بروز کرد کہ دفعتاً ۲۱ نفر از جنرالان سابق «۴» را بہ تقاعد سوق داد. در بین جنرالان مذکور عدہ ای متخصصین، مہران و روشنفکران تعلیم یافته بودند کہ خروج اوشان از اردو دفعتاً خلایی را بوجود آورد کہ داود خان تا زمان مرگش جای خالی آنان را پر کردہ نتوانست). صفحہ ۷۸-۷۹

جنرال کبیر سراج درپایان همین صفحہ ادامہ میدہد: (سہ روز بعد از اعلان کابینہ، جنرال خان محمد خان «**مرستیال**» بہ دفتر کارم وارد گردیدہ و بعد از سلام و احوال پرسی، ازو پرسیدم کہ چطور آمدہ است؟ پاسخ داد کہ: " آدمم و پاکتی را بدست رجبعلی پیشخدمت دادم تا بہ رهبر تقدیم کند، گفتمش ہر وقت مرا خواست بدفتر خودت میباشم". بسیار کنجکاو شدم و از دوستی ای کہ با وی داشتم بخود اجازه دادم تا از او بپرسم، این چہ پاکتی است؟ محتوی آن چہ می باشد؟ بدون آنکہ بمن جواب درستی بدهد، چنین گفت: " ما و شما باید با این آدم «**مقصدش داود خان بود**» کمک نماییم، او با کابینہ مزخرفی کہ تشکیل دادہ است، کشور را ادارہ کردہ نمی تواند. داود خان بہ این اشخاص، بدنام و رسوا خواہد شد و در آنوقت افسوس خوردن سودی نخواہد داشت. اگر او یک وقتی صدر اعظم مقتدر بود، اشخاصی با او صدقانہ ہمکار بودند کہ باعث موفقیت او گردیدند، ولی ہمکاران موجودہ او دانش و تجربہ مردمان گذشتہ را ندارند". فهمیدم کہ پاکت باید حاوی چنین پیغامی بہ داود خان بودہ باشد. بہ او گفتم کہ: " داود خان بہ عقیدہ خودت نیست، برعکس او فکر میکند کہ زمانیکہ خودش در رأس کار ہا باشد، ہمین کفایت میکند، وزراء و اعضای کابینہ در نزد او کارمندان کاغذ بیار و کاغذ ببر ہستند و بس. چہ فرق میکند کہ کی ہا در کرسی وزارت تکیہ زدہ اند و برای اجرای کار های تخصصی، لیاقت مامورین پائین رتبہ مهم است نہ مقام وزارت کہ ہر روز در تغییر و تبدیل می باشد". خواستم بدینوسیلہ یک کمی زیاد تر از او بشنوم، دوبارہ رشتہ سخن را در دست گرفته و گفتم: " غلطی کار در ہمین جاست، داود خان بہ مشاورین تعلیم یافته، رسیدہ و صادق احتیاج دارد تا او را کمک و رہنمایی صحیح کنند". درین وقت یاورم داخل شد و گفت رجب علی خان اجازہ دخول می خواہد، بہ او اجازہ دادم، داخل دفتر شدہ و بہ خان محمد خان چنین اطلاع داد: " پاکت شما را بہ رهبر دادم، باز کردہ و خواند، بمن امر نمودند تا بشما بگویم کہ حالا فرصت دیدن شما را ندارند، بیک وقت مساعد شما را نزد خود خواہند خواست". خان محمد خان با شنیدن این پیغام یکہ خورد، کمی فکر کرد و بعد گفت: " خوب خوب فهمیدم". پیام آور ہم از دفتر خارج شد و خان محمد خان ہم با کمی آشفتنگی خداحافظی نمودہ و رفت.

بعد ازین تاریخ، بار دیگر یکمراتبہ او را در شفاخانہ وزیر اکبر خان دیدم کہ ما ہر دو بہ عیادت بکنفر رفته بودیم. درین روز اورا بسیار عصبی و پریشان خاطر یافتیم، این آخرین دیدار ما با یکدیگر بود تا اینکہ بتاريخ ۲۳ سپتامبر خبر گرفتاری و زندانی شدن عدہ ای را و از آنجملہ، خان محمد خان «**مرستیال**» را بہ اتهام توطئہ علیہ جمہوریت از امواج رادیو شنیدم). صفحہ ۸۱

دہ ہفتہ بعد از کودتا در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۷۳ شب از رادیو کابل اعلان شد کہ: " محمد ہاشم میوند وال، خان محمد مرستیال، عبدالرزاق، دگر جنرال هوایی، سید امیر قوماندان هوایی، زرغون شاہ دگر وال، صوات

خان دگروال، مهر علی دگرمن، محمد عارف شنواری، فقیر محمد ننگرهاری و یک تعداد دیگر، به همدستی یک مملکت خارجی می خواستند توطئه ایرا بر علیه جمهوریت براه اندازند، این خیانت شان بزودی کشف و همه شان گرفتار و توقیف گردیده اند. یازده روز بعد ازین واقعه باز هم رادیو خبر داد که محمد هاشم میوندوال در زندان با نکتایی اش خود را حلق آویز و انتحار نموده است.

ادعای دولت جمهوری دایر بر انتحار میوند وال را در آنوقت هیچ فرد دارای عقل سلیم قبولدار نگریدید. مردم باهم میگفتند، نکتایی در زندان از کجا شده بود؟ نکتایی چطور وزن یک انسان را برداشته میتواند؟ «چون رهبر کودتای سرطان، همانطور که کودتاچیان وابسته به سفارت شوروی را رفقای انقلاب لقب داده بود، مردم افغانستان را نادان و احمق فکر مینمود. در چنین یک تهمت سخیف و اعلان آن از جانب مقامات رسمی بالا در رادیو، در صورتی که قانونیت موجود میبود، باید محکمه با صلاحیت اتهام مجرمین را که حق آنان و دانستن آن، حق ملت بود به اثبات میرسانید. بلی مردم ما باید اجباراً به اعلام رهبریت جمهوری باور مینمودند که خودکشی با یک نکتایی ممکن بوده و صورت گرفته است - ازین قلم».

شخص متین و مصممی مانند میوند وال چطور بخودکشی دست زد؟ چرا جسدش را بکسی نشان ندادند؟ محافظین زندان چرا ازین قضیه در وقتش جلوگیری نکردند؟ روزی خانمش بمن گفت که او را در یک شب تار به زندان بردند و در تاریکی سلول زندان، تنها به روشنی یک شمع، صورت میوند وال را به او نشان دادند و بعد از مرگ اجازه ندادند که جسدش را ببیند. بعد تر فاش شد که میوند وال در اثر ضربات لت و کوب که بر او در اثنای تحقیقات برای حصول اقرار «!؟» وارد ساخته بودند، تاب نیاورده و جان سپرد.

دو ماه بعد، چند نفر از جمله زندانیان به ساعت چهار صبح، قبل از طلوع آفتاب در پل چرخی «پولیگون انداخت» به شکل هدف های زنده تیر باران شدند. اعدام شدگان عبارت بودند از: خان محمد خان مرستیال، سید امیر قوماندان هوایی، زرغون شاه دگروال، سید رحمن وکیل ولسی جرگه و محمد عارف شینواری.

دگر جنرال غلام فاروق رئیس دیوان حرب میگفت که: "متهمین هژده نفر بودند، رفقای انقلابی داود خان که در این دیوان حرب عضو بودند، اصرار داشتند که همه آنها باید اعدام گردند، اما رهبر چند بار امر غور و تجدید نظر داده و هدایت میداد که جزای اعدام تخفیف داده شود. در نتیجه برای بار دوم ۱۲ نفر و با تصمیم آخرین، شش نفر به اعدام محکوم شدند و رهبر حکم اعدام را خود امضاء نمود".

بعد از این گیر و گرفت ها و اعدام ها شایعاتی در بین مردم پخش شد دایر برینکه: حبس و اعدام اشخاص بیگناه، یک مقدمه چینی از جانب همکاران و رفقای پرچمی محمد داود خان بوده است، تا اشخاصی را که در برابر تطبیق مرام های خود مانع و خطرناک می دیدند، از بین ببرند.

محمد هاشم میوندوال بعد از کودتای جمهوری از سفر خارج بوطن برگشت و بدیدن داود خان رفته و به او تبریک گفته در عین زمان وعده همکاری با رژیم جمهوری را داد. داود خان هم او را با جبین کشاده پذیرفته و وعده داده بود که بزودی به وظیفه ای گماشته خواهد شد.

همچنان خان محمد خان مرستیال را در روز اول کودتا به وزارت دفاع موظف ساخته بود، بعد تر که او مکتوبی به داود خان نوشته بود «ممکن است داود خان این مکتوب را به رفقای انقلابی اش نشان داده باشد»، هراس و نا آرامی را برای همکاران داود خان خلق کرده بود که آنها در صدد ازبین بردنش بر آمدند.

دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی و مدافع هوا که برای عرض تبریک به منزل محمد داود خان رفته بود، اخیرالذکر به او امر داده بود تا تشکیل یک قول اردوی هوایی را حاضر و آماده سازد. او بالای این موضوع کار کرده و طرح آنرا آماده ساخته بود که روز ۲۳ سپتامبر قبل از ظهر، تورن جنرال غلام حیدر رسولی، قوماندان قوای مرکز به منزلش آمده و ابراز داشته بود که: "رهبر خواهشمند ملاقات با شماست، من آمده ام تا شما را باخود گرفته به خدمت شان برسیم". عبدالرزاق خان لباس پوشیده و دوسیه را هم که دو ماه بالای آن کار کرده بود با خود گرفت. در بیرون منزل موتر جیبی با دو نفر گارد مسلح انتظار میکشیدند، همه شان سوار شدند، اما موتر جیب عوض اینکه جانب ارگ حرکت کند، بطرف دارالامان روانه گردید. غلام حیدر رسولی با این حیل، عبدالرزاق خان را به تپه تاج بیگ «قرار گاه و قوماندانی قوای مرکز» رسانیده و در اینجا به او گفت که: "شما اینجا چند روزی مهمان ما هستید". درین وقت است که عبدالرزاق خان ملتفت می شود توقیف شده است، اما چرا؟ هیچ نمیداند. وی بجواب میگوید که: "خوب! پس این دوسیه تشکیل یک قول اردوی هوایی را که رهبر بمن امر نموده بودند، حاضر ساخته ام، برایشان بدهید".

سالها گذشت، بعد از کودتای کمونیستی، عبدالرزاق خان از حبس رهایی یافت و من بدیدنش رفتم. او بعد از تحقیقات که از «گناه ناکرده خود» اظهار ندامت «!؟» نموده بود، جزای اعدامش به حبس ابد تخفیف یافته و به زندان پلچرخی انتقال یافته بود. بعد از دلجویی نظر به دوستی و همکاری دوامداری که سالها با هم داشتیم، جریانات را از او پرسیدم، صادقانه چنین تشریح داد: "اگر ما مردم کدام اقدام تحریک آمیزی در قبال جمهوری داود خان کرده بودیم، امروز وقت «۵» آن بود که با کمال افتخار و با سر بلند میگفتیم که بلی! ما مخالف داود

خان و جمهوری نام نهاد او بودیم. اما حقیقت این است که نه ما کدام مجلسی دایر کرده بودیم، نا باهم دیداری داشتیم و نه کسی به فکر اینکار ها بود. من تمام وقت مشغول ترتیب تشکیل قول اردوی هوایی بودم که از طرف داود خان بمن امر شده بود. با میوند وال هیچ تماسی نداشتیم، خان محمد خان را هم تنها در فاتحه خانم برای یکبار دیده بودم و بس. در اثنای تحقیقات در وزارت داخله خودم را آنقدر زجر و شکنجه داده و ضرب و تازیانه «۶» زدند که دو استخوان قبرغه ام شکست، دو و دشنام، جزای بسیار عادی بود که همه روزه نثار من میشد. در دوران تحقیقات اشخاصی را حاضر ساخته و از من می پرسیدند که: " او را میشناسی؟" میگفتم نی! بعد از شخص حاضر شده میپرسیدند: " تو متهم را میشناسی؟" میگفتم بلی! این بلی گفتن ها بلای جانم میشد و به تکرار به دشنام های غلیظ لت و کوبیم مینمودند و مرا که عمری در اردو خدمت نموده و بلند ترین مقام را داشتم و حیثیتی در کشور کسب نموده بودم، بالایم فریاد میزدند که: " پدر لعنت، هنوز هم اقرار نمیکنی؟". این طرز تحقیقات بسیار دوام کرد، در نتیجه تاب و توان دیگری باقی نماند. گفتم که من چیزی نکرده ام که اعتراف کنم، شما میخواهید که چیزی بگویم که ازین رنج و شکنجه خلاصی یابم، پس شما بنویسید، من حاضر امضاء کنم. در پایان کار همه گناهان مرا یک به یک نوشتند و در ذیل آن ندامت و پشیمانی مرا هم تذکر دادند که امضاء کردم. من مجبور به اینکار گردانیده شدم و حاضر شدم تا مرگ را استقبال کنم و ازین همه عذاب همه روزه رهایی یابم". صفحه ۸۹

گرفتاری ها، حبس ها، شکنجه ها و اعدام های بر ناحق، فساد و ندانم کاری اداری، خویش خوری در دستگاه دولت جمهوری و بیخبری داود خان از این جریانات موجبات نا آرامی و نا خشنودی عمومی را ببار آورد. بالاخره در ماه می ۱۹۷۴ رادیو و جراید از یک توطئه دیگری پرده برداشت که هدف آن ترور اشخاص و جاسوسی برای یک مملکت خارجی بود. در نتیجه بازهم بازار گرفتاری ها چاق شد. تورن جنرال میر احمد شاه قوماندان توپچی اردو با ۱۲ نفر صاحب منصب خورد رتبه از سه تاپانزده سال «۷» زندان محکوم گردیدند.

